

مسیحیت از آغاز تا قرن یازدهم

مسیحیت را رسولان عیسی مسیح در همان قرن اول تا به دورترین نقاط جهان که برایشان میسر بود اشاعه دادند. عیسی مسیح خود کتابی ننوشت. رسولان مقدس او از سال ۵۰ میلادی به بعد، نیاز به وجود تعالیم مکتوب را احساس کردند و به نوشتن زندگی و تعالیم مولایشان عیسی مبادرت ورزیدند و نیز رهنمودهای مهمی برای زندگی مسیحیان و شرح عقاید مسیحی در رسالات خود ارائه دادند. نوشته های رسولان مسیح که تحت الهام روح خدا قرار داشتند. همان کتابی است که عهد جدید (یا انجیل مقدس) می نامیمش. مسیحیان علاوه بر کتاب عهد جدید، کتب مقدسه یهود را نیز جزء لاینفک کتاب آسمانی خود به شمار می آوردند.

آنچه که رسولان طبق تقدیر الهی به نگارش در آوردند، مسائل و موضوعاتی بود که به نیاز های خاص مسیحیان و کلیسای قرن اول پاسخ می داد. مسائل و نکات دیگری نیز بود که نیاز به نگارش آنها وجود نداشت، چرا که کلیساهای از آنها آگاهی داشتند و رعایتشان می کردند. به این ترتیب، کلیسا برای ایمان و عمل مسیحی، از دو منبع هدایت الهی برخوردار شد؛ نخستین منبع، نوشته های مقدس رسولان مسیح بود؛ و دومین، سنت شفاهی ایشان (تعالیم متداول و رایجی که از ایشان در کلیساهای به میراث گذاشته شده بود). کلیساهایی که به این شکل در نقاط مختلف جهان آن روزگار بنیان گذارده شد، از اواخر قرن اول تا اوایل قرن چهارم میلادی، با دو پدیده مواجه بود: گسترش چشمگیر و روزافزون از یک طرف، و آزار و شکنجه شدید و روزافزون از جانب حکومت ها از طرف دیگر!

شوراهای کلیسایی

در سال ۳۱۳، کنستانتین، امپراتور روم، به مسیحیت گروید و فرمان قطع آزار و پیگرد مسیحیان را صادر کرد. از این سال به بعد بود که مسیحیان در امپراطوری روم که بخش عظیمی از دنیای متمدن آن روزگار را در برمی گرفت، برای نخستین بار آرامش را دیدند. نباید از نظر دور داشت که مسیحیت بیش از هر جای دیگری، در امپراطوری روم گسترش یافته بود.

در این شرایط آرام و بدور از واهمه و نگرانی بود که کلیسا توانست هم سازمان و تشکیلات خود را سامان بخشد و هم آن دسته از مسائل عقیدتی و الهیاتی را که مورد بحث و مناقشه بود، به گونه ای مدون تبیین و تثبیت نماید. به این ترتیب، در فاصله سالهای ۳۲۳ تا ۴۵۱ چند شورای کلیسایی تشکیل شد و اسقفان از سراسر کلیساهای امپراطوری روم، اعتقادنامه های اساسی مسیحیت را بر اساس تعالیم کتاب مقدس تهیه کردند که مورد توافق تمامی کلیساهای قرار گرفت. در این اعتقاد نامه ها بود که نکات ظریف و مهم الهیاتی همچون تثلیث و طبیعت الهی و انسانی عیسی و کتب رسمی عهد جدید به طور نهایی مورد بحث و تبادل نظر و تصویب قرار گرفت. اگر اسقفی تاریخ مصوبه ای که مورد تأیید اکثریت بود نمی شد، طبقاً از مقام خود عزل می گردید.

تقسیم امپراطوری روم

در دوره ای که کنستانتین امپراتور بود، حکومت روم از درون و بیرون دچار بحرانی شدید بود. بحرانی که سرانجام در اواخر قرن پنجم، موجب سقوط نهایی آن گردید.

کنستانتین برای بهبود این حکومت فرتوت و بیمار، دست به یک ابتکار زد. او امپراطوری عظیم روم را که مرزهایش در مشرق زمین به ترکیه و سوریه و عراق امروزی می رسید و در مغرب به منتهی الیه شمال غربی آفریقا و اسپانیا و فرانسه و انگلستان، به دو بخش غربی و شرقی تقسیم کرد. پایتخت بخش غربی، شهر روم باقی ماند؛ برای بخش شرقی، کنستانتین شهری را در کرانه شمال غربی آسیای صغیر (ترکیه امروزی) بنا کرد و آن را به نام خود، کنستانتینوپل نامید، یعنی شهر کنستانتین که همان استانبول امروزی است. بخش شرقی امپراطوری روم را بیزانس نیز می نامند.

این اقدام گرچه جنبه سیاسی داشت، اما بر امور کلیسایی اثری عمیق و ماندگار گذارد. تا پیش از این تقسیم، طبقاً اسقف شهر روم خود را اسقف اول از میان اسقفان برابر می شمرد. اما با ایجاد پایتختی جدید، اسقف شهر کنستانتینوپل نیز خود را در محدوده سیاسی روم شرقی، اسقف اول و همدیاف اسقف روم به شمار آورد. از این تاریخ به بعد، میان اسقف شهرهای روم و کنستانتینوپل بر سر رهبری جهان مسیحیت همیشه رقابت وجود داشت.

مسیحیت در امپراطوری ساسانی

مسیحیت به موازات گسترش در غرب یعنی امپراطوری روم، در شرق یعنی امپراطوری ساسانی نیز اشاعه

چشمگیری داشت. امپراطوری ساسانی از غرب شامل سرزمینهای عراق و جنوب شرقی ترکیه امروز می شد. مردم این نواحی سریانی زبان بودند و از همان قرن اول به مسیحیت گرویده بودند. در داخل فلات ایران و افغانستان امروزی، و در میان قبائل ترک و مغول نیز عده ای در اثر فعالیت تبشیری کلیسای ایران به کیش مسیحیت در آمده بودند.

با رسمیت یافتن مسیحیت در امپراطوری روم و تبدیل آن به دین رسمی حکومت، مسیحیان ایران (امپراطوری ساسانی)، خصوصاً ساکنین نواحی غربی این حکومت، شدیداً مورد سوءظن پادشاهان ساسانی قرار گرفتند، چرا که ایشان را دوستان دشمن می پنداشتند و ایشان همواره در مظان جاسوسی قرار داشتند. با وجود ستم های وحشیانه شاهان ساسانی بر مسیحیان و کشتارهای بی رحمانه ایشان، مسیحیت در این امپراطوری پیشرفت چشمگیری کرد.

نخستین انشعاب

همانطور که گفتیم، در قرون چهارم و پنجم، اصول اعتقادات مسیحی در شوراهای بین الکللیسای مورد بحث قرار می گرفت و مصوبات آنها به صورت اعتقادنامه تدوین می شد که مورد قبول همه کلیساها بود. در سالهای ۳۱ و ۴۵۱، موضوع طبیعت الهی و طبیعت انسانی عیسی مسیح در دو شورای بین الکللیسای مهم، مورد بحث قرار گرفت. طبق مصوبه این شورا به استناد آیات کتاب مقدس، این عقیدت تصویب شد که مسیح هم دارای طبیعت الهی بود و هم طبیعت انسانی. این دو بطور ارگانیک با یکدیگر متحد شدند (اما « یکی » نشدند) تا یک شخصیت واحد یعنی عیسی مسیح، را تشکیل دهند. به این ترتیب، عیسی مسیح، هم انسان کامل بود و هم خدای کامل. او « خدا – انسان » بود. این مصوبه به تعلیم ارتودوکس (یعنی تعلیم صحیح) معروف شد و کلیساهای کاتولیک، ارتودوکس، و پروتستان به آن معتقدند.

کلیسای نستوری یا آشوری

کلیسای ایران (کلیسای نستوری یا سریانی یا شرق آشور) مخالفین این آموزه، یکی اسقف نستوریوس بود که اعتقاد داشت طبیعتهای الهی و انسانی مسیح به گونه ای مکانیکی کنار یکدیگر قرار داشتند. عیسی در واقع « حامل خدا » گردید. به عبارت دیگر، خدا در وجود انسانی به نام عیسی ناصری سکنی گزید و اتحاد میان طبیعت الهی و انسانی او کامل نگردید مگر تا زمان صعودش. نستوریوس از مقام خود عزل شد و تبعید گردید.

کلیسای امپراطوری ساسانی که به خاطر دین مشترکش با روم شرقی، همواره در معرض اتهام به جاسوسی و خیانت قرار داشت، از این اختلاف نظر استفاده کرد و آموزه نستوریوس را به عنوان تعلیم رسمی خود پذیرفت. بدینسان، کلیسای ایران چه از نظر تشکیلات و چه از نظر عقیدتی، خود را از کلیسای غرب (امپراطور روم) جدا کرد. کلیسای ایران تا قرن یازدهم میلادی رشد چشمگیری داشت. طبق مدارک تاریخی، بیش از یک چهارم از قبایل مغول در اثر فعالیتهای کلیسای ایران به مسیحیت گرویده بودند. مبشرین ایرانی حتی تا به چین رفتند و امروزه ستون یادبودی در این کشور که به خط پهلوی و سریانی نوشته شده، شاهد این واقعیت می باشد. اما از قرن یازدهم به بعد، در اثر سختگیری حکومت های ترک در ایران و بعد، حملات ویرانگر مغولان در قرون ۱۳ تا ۱۵، کلیسای ایران به اقلیتی اندک تبدیل شد که پیروان آن، در شمال عراق امروزی، در شهرهای موصل و اربیل و کرکوک می زیستند. این اقلیت همان است که امروز « آشوری » یا « آسوری » می نامیم که در نقاط مختلف ایران و عراق به سر می برند. کلیسای سنتی ایشان نیز، به کلیسای « شرق آشور » یا « نستوری » معروف است. این کلیسا بازمانده کلیسای باستان امپراطوری ساسانی است که همواره زبان سریانی را زبان رسمی عبادات خود نگاه داشت.

کلیسای ارمنی

در مقابل این دو آموزه، عده ای بر جنبه و طبیعت الهی مسیح تأکید کردند که طبیعت انسانی او نادیده گرفته شد. این عده اعتقاد داشتند که این دو طبیعت در هم ادغام شد تا یک طبیعت که آن هم طبیعت الهی باشد، به وجود آید. کلیساهای ارمنی، قبطی (اقلیت مسیحی مصر)، حبشی، و یعقوبی سوریه و لبنان، پیرو این تعلیم می باشند. امروزه کلیسای رسمی و سنتی ارمنستان و نیز ارمنیان مقیم ایران و سایر نقاط جهان، پیرو این عقیده می باشند. کلیسای ارمنی به پاس خاطر کشیش ایرانی یعنی گریگور لوساورچ (نوربخش)، که ارمنستان را به مسیحیت

فراخواند، به کلیسای گریگور نیز معروف است. لازم به تذکر است که از نظر اصولی، کلیساهای شرق آشور و ارمنی به کلیسای ارتودکس یونانی نزدیکند تا به کلیسای کاتولیک روم.

کاتولیک و ارتودکس

همانطور که متذکر شدیم، تقسیم امپراطوری روم به دو بخش شرقی و غربی، رقابتی را میان اسقفان دو پایتخت، یعنی روم و کنستانتینوپل (استانبول امروزی) به وجود آورد. این رقابت و اختلاف ناشی از آن، در آغاز بسیار بی اهمیت بود. اما رفته رفته، در اثر تحولات سیاسی و اجتماعی، توازن به سوی اسقف روم برهم خورد.

علل انشعاب

عامل نخست، سقوط روم غربی در اواخر قرن پنجم به دست اقوام ژرمن و اروپای شمالی بود. امپراطوری کهن و پیر روم غربی، پس از هزار سال، به دست اقوام وحشی از میان رفت. در خلأ سیاسی که به دنبال این امر به وجود آمد، اسقف شهر روم، نقشی بسیار حساس و مثبت به نفع مردم ایفا کرد. او به خاطر نفوذ و اعتبار خود، مانع از این شد که مهاجمین شهر بزرگ روم را ویران کنند. این امر وجه و اعتبار اسقف روم را بیش از پیش افزایش داد. به تدریج که این قوم (نیاکان آلمانیها، فرانسویها، و مردم اسکاندیناوی امروز) به مسیحیت گرویدند، قدرت اسقف روم نیز که اکنون دیگر «پاپ» نامیده می شد (یعنی «پدر»)، فزونی چشمگیری یافت، طوری که شخص پاپ عملاً نقش امپراتوران روم را ایفا می کرد. نصب و عزل پادشاهان محلی اروپا به امر او صورت می گرفت. عامل دوم را باید در وضعیت سیاسی و اجتماعی روم شرقی جستجو کرد. در همان دوره هایی که اسقف روم از قدرتی روزافزون برخوردار می شد، اسقف روم شرقی (بیزانس)، به خاطر حضور شخص امپراطور در پایتخت از یک سو، و پیشروی مسلمانان در مناطق مسیحی نشین از سوی دیگر، نفوذ و قدرت روحانی و دنیوی او را محدود می ساخت.

جدایی کامل

علاوه بر اینها، اختلافات عقیدتی بسیار جزئی و بی اهمیتی نیز در میان کلیسای روم غربی و کلیسای روم شرقی بروز کرده بود. در سال ۱۰۵۴ میلادی، پاپ هیأتی را به کنستانتینوپل گسیل داشت تا یک اختلاف جزئی در خصوص یکی از مراسم عبادی را به اسقف این شهر حل و فصل کند (اسقف اعظم شهر کنستانتینوپل را « پاتریارخ » می نامیدند، که به معنی پدر و فرمانروا است). از آنجا که مذاکرات به توافق نینجامید، هیأت اعزامی روم، پاتریارخ را تکفیر کرد. پاتریارخ نیز پاپ را تکفیر کرد. بدینسان این دو کلیسای بزرگ از سال ۱۰۵۴ به طور کامل از یکدیگر جدا شدند. کلیسای روم شرقی خود را «ارتودکس» می نامید (یعنی صاحب «تعلیم»)؛ کلیسای روم غربی نیز خود را «کاتولیک» می نامید (یعنی جامع یا در بر گیرنده تمام مسیحیان). از آن زمان به این سو، این دو کلیسا با یکدیگر هیچ تماسی نداشتند، تا اینکه در دو دهه اخیر، طی تماس هایی که میان پاپ و پاتریارخ کلیسای ارتودکس برقرار شد، این تکفیر متقابل پس گرفته و باطل اعلام شد.

تفاوت کلیسای کاتولیک و ارتودکس

در اینجا مناسب است متذکر شویم که تفاوتهایی که میان کلیساهای کاتولیک و ارتودکس وجود دارد، از نظر عقیدتی بسیار جزئی و بی اهمیت می باشد. از نظر مراسم عبادی نیز در طول زمان، تفاوتهایی میان این دو کلیسا بوجود آمده که اساساً پیش پا افتاده می باشد؛ برای مثال، کشیشان کلیسای ارتودکس باید ریش نگه دارند اما کشیشان کاتولیک می توانند ریش خود را بتراشند ! یا اینکه کشیشان کاتولیک در هر رتبه ای می بایست مجرد بمانند، در حالی که کشیشان ارتودکس که رتبه ای پایین تر از اسقف دارند، می توانند ازدواج کنند، اما دیگر نمی توانند به مراتب بالاتر برسند.

نظیر همین تفاوت نیز میان کلیسای کاتولیک و کلیساهای ارمنی و آشوری وجود دارد. به غیر از این، هیچ نوع اختلاف عقیدتی قابل ذکر این کلیساها را از هم جدا نمی کند. همه آنها به اعتقادنامه های اولیه شوراهای بین الکلسایی وفا دارند.